

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، زمستان ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۸، ص ۱۱۹-۱۳۸

قومس و اسماعیلیان

حسن شادپور*

قومس یکی از ایالت‌های ایران بود که از قرن سوم هجری تا حمله هلاکو بخشی از فعالیت اسماعیلیان در آن جا متمرکز بود. با توجه به موقعیت جغرافیایی این منطقه و وجود قلعه گردکوه در دامغان، و انشعاب راه‌های مختلف به آن، تسلط بر آن نزد اسماعیلیان اهمیت فراوانی داشت؛ به طوری که از دیدگاه حسن صباح و جانشینانش، این ایالت از ارزش خاصی برخوردار بود. این مقاله، ضمن بررسی فعالیت‌های اسماعیلیان در قومس، اهمیت این ایالت، موقعیت جغرافیایی و همچنین نقش آن در تأسیس و تثبیت و قدرت‌مندی اسماعیلیان را مدنظر قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: اسماعیلیان، قومس، سلجوقیان، مغولان، هلاکو، گردکوه، دامغان.

* عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود.

مقدمه

اسماعیلیه یکی از فرقه‌های مهم شیعه است که پس از فرقه اثنی عشری، بیشترین پیروان را در میان شیعیان جهان دارد. اسماعیلیان با اختلاف بر سر جانشینی امام جعفر صادق (ع) در ۱۴۸ هـ، از سایر شیعیان امامی در کوفه جدا شدند. آنان در مدت کوتاهی، نهضت انقلابی مردمی را بنیان نهادند که هدف سیاسی - مذهبی‌اش، براندازی حکومت عباسیان بود که مانند امویان همچنان خاندان علی (ع) را از رهبری بر جامعه مسلمانان محروم نگهداشته بودند و به شیعیان و امامانشان ظلم و ستم می‌کردند. دعوت اسماعیلیه در آغاز گسترش، عدل را تحت حکومت قریب الوقوع اسماعیل، فرزند ارشد امام صادق (ع)، نوید می‌داد و مسلمانان را به حمایت از او فرا می‌خواند و به سرعت پیروان زیادی در ایران، عراق و شام، یمن، عربستان شرقی (بحرین) و شمال آفریقا به دست آوردند. آنان بالاخره در ۲۹۷ هـ توفیق یافتند که خلافت فاطمیان را به رهبری امام اسماعیلی در آفریقه پایه‌گذاری کنند.^۱

حدود دو قرن پس از تشکیل دولت فاطمیان از سوی اسماعیلیه، این نهضت با مهم‌ترین بحران داخلی خود در سال ۴۸۷ مواجه شد که به اختلاف در مسئله جانشینی امام ارتباط داشت. در آن سال، اسماعیلیه به دو شاخه نزاریه و مستعلویه تقسیم شدند. مستعلویان پس از سقوط دولت فاطمیان در ۵۶۷ هـ هرگز نتوانستند قدرت سیاسی مستقلی کسب کنند، اما نزاریان، بیشترین تعدادشان در قرون میانه به طور عمده با ایران مرتبط بود و در آن‌جا سکونت داشتند. در اواسط قرن سوم نهضت اسماعیلیه به صورت جنبشی متمرکز و انقلابی پدیدار شد؛ به سرعت، منطقه جبال در شمال و مرکز ایران، از مهم‌ترین پایگاه‌های دعوت آنان گردید. چند دهه بعد نیز دعوت به خراسان و ماوراءالنهر گسترش پیدا کرد. داعیان ایرانی که در آن دوره‌های نخستین، مراکز فعالیت‌شان در شهرهای بزرگ ری و نیشابور قرار داشت به تدریج دعوت به اسماعیلیه را در نواحی دیگر ایران اشاعه دادند. این فعالیت، علاوه بر جنبه مذهبی - سیاسی از روشی نظامی نیز برخوردار بود که

توجه مورخان را به خود جلب کرد. اسماعیلیان، هم زمان با فعالیت در مناطق جبال و شمال شرق ایران، در قومس نیز به اقداماتی در جهت دعوت به این فرقه همت گماشتند. اوج نفوذ آنان مقارن با حکومت سلجوقیان بود. این مقاله، فعالیت اسماعیلیان در قومس را مورد بررسی قرار می‌دهد.

حدود و موقعیت قومس

الف) پیشینه تاریخی قومس

از زمان‌های قدیم تاکنون، قومس از نظر جغرافیایی، سیاسی، تاریخی، اقتصادی و... دچار تغییر و تحولات زیادی گردید. این منطقه، در آغاز حیات تاریخی خود جزء ایالت پارت محسوب می‌شد. ایالت قومس در دوران حکومت هخامنشی، یکی از بلاد هیرکانیه به شمار می‌آمد. هیرکانیه یا گرگان در زمان پادشاهی داریوش بزرگ قسمتی از ایالت پارت بزرگ محسوب می‌شد و در آن زمان، پارت همان قلمرو استان امروزی خراسان در ایران به انضمام گرگان در گوشه جنوب شرقی دریای خزر بود.^۲ پس از تشکیل سلسله اشکانیان، اشک، هیرکانیه (گرگان) را در سال ۲۴۷ (قبل از میلاد) و سپس کوی سنا (قومس) را به تصرف خود در آورد. آن‌گاه اشک دوم پایتخت خود را به شهر سلوکی صدرروازه منتقل کرد. سمنان و دامغان کنونی به دو ناحیه تقسیم می‌شد که در اوایل تشکیل سلسله اشکانی از شهر ب نشین پارتی مجزا گردید.^۳ بنابراین، تعدادی از شهرهای قومس در زمان اشکانیان؛ در زمره ایالت پارت اصلی به شمار می‌آمدند. برخی از آنها نیز جزء ایالت دیگر پارت‌ها، به نام ماد بزرگ یا عراق عجم، قرار داشتند. ایالت قومس برای آنان از اهمیت بسزایی برخوردار بود؛ به طوری که یکی از پایتخت‌های خود را در آن‌جا قرار دادند. علاوه بر آن، برخی از بقایای آثار موجود در این ایالت را منسوب به سلسله اشکانی می‌دانند.

قومس، در دوران حکومت ساسانیان، بخشی از ایالت بزرگ و معروف «پزشخوارگر»^۴

به شمار می‌رفت. مرحوم بهار ضمن یادداشت‌های خود بر کتاب *مجمّل التواریخ و القصص* در مورد حدود و موقعیت پتسخوارگر چنین می‌نویسد: «پتسخوارگر نام سلسله جبالی است از دره خوار ری تا سواد کوه و دماوند و سلسله البرز تا رودبار قزوین».^۵

انوشیروان، پادشاه ساسانی، بعد از به قدرت رسیدن ایران را به چهار قسمت تقسیم کرد و هر قسمت را «پاذگس» [باننده و صاحب و امیر ناحیه] نامید. بدین ترتیب، ایران دارای چهار پاذگس بود که در جهات مختلف قرار داشت: منطقه اول اپاختر (ایالت شمالی)، منطقه دوم، خراسان (ایالت شرقی)، منطقه سوم، نیمروز (ایالت جنوبی) و منطقه چهارم، خوروران (ایالت غربی) بود. در این میان، کومش که در نگارش عربی آن را قومس می‌نویسند و یونانی‌ها، نامش را کمپسن گفته‌اند، شامل ولایات دامغان و حوالی آن بود که جزء خراسان یا ولایات شرقی ایران در زمان سامانیان محسوب می‌شد.^۶

ب) حدود و موقعیت قومس در قرون نخستین اسلامی

مطالعه کتاب‌های گوناگون و همچنین شواهد و آثار به جا مانده بر این حقیقت اذعان دارد که تقسیم‌بندی انوشیروان، درباره ایالات ساسانی، پس از ورود اسلام به ایران تا مدت‌ها همچنان بدون هیچ تغییری حفظ شد. وسعت قومس به طور تقریبی طبق نظر همدانی ۱۶۰ فرسنگ بود.^۷ قومس در این زمان ایالت وسیع و گسترده‌ای به شمار می‌آمد به طوری که یعقوبی نیز در کتابش با تأیید این نکته چنین می‌نویسد: «قومس شهری [ناحیه‌ای] است با وسعت و جلیل‌القدر و نام شهر آن دامغان است و این شهر اول شهرهای خراسان است».^۸ اهمیت دیگری که قومس در این زمان از آن برخوردار می‌گردید همانا آسان‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین راه برای عبور کاروان‌ها و قوافل تجار و حجاج بود به گونه‌ای که از طریق آن در کوتاه‌ترین مدت و با آسایش می‌توانستند به شرق و غرب ایران سفر نمایند. در میان شهرهای نواحی مختلف قومس، سه شهر در مقایسه با بقیه از اهمیت و اعتبار بیشتری بهره‌مند بودند، به طوری که مسعودی در کتاب *مشهورش‌التنبیه و الاشراف* که در اوایل قرن چهارم آن را نگاشت، چنین نقل می‌کند:

«قومس ولایتی است میان ری و خراسان و شهرهای آن بسطام و سمنان و دامغان است».^۹

بنابراین، قومس در قرون اولیه هجری سرزمین وسیعی بود که در دامنه سلسله جبال البرز قرار داشت و بیشتر در عرض جغرافیایی گسترش می‌یافت. کوه‌های البرز در شمال و دشت کویر در جنوب، این منطقه را احاطه و محصور کرده است. حد غربی قومس را دروازه ری و حد شرقی آن را دروازه خراسان تشکیل می‌داد.

(ج) حدود و موقعیت قومس از نیمه قرن پنجم تا نیمه قرن هفتم (۶۵۰-۴۵۰)

اطلاعات جامع و کامل از منطقه قومس در این دوران را می‌توان از اثر مشهور مقدسی، *احسن التقاسیم*، به دست آورد. زیرا او از دانشمندان اواخر قرن چهارم هجری است که کتابش را در سال ۳۷۵هـ نگاشت. دیگر آن که جد مادری او از مردم بیار قومس [از بخش بیارجمند شهرستان شاهرود در استان سمنان کنونی] بود. و اطلاعاتش در مورد این منطقه برای ما دارای ارزش بسیار زیادی است. مقدسی در کتابش قومس را جزء اقلیم هشتم در تقسیمات اقلیم چهارده‌گانه خود آورده است:

قومس خوره‌ای است در دیلم و آن خوره‌ایست فراخ و دلگشا با میوه خوب. هشتاد در هفتاد فرسنگ، بیشتر آن کوهستان است. قصبه آن دامغان، شهرهایش، سمنان، بسطام، زغنه، بیار [و] مغون [است].^{۱۰}

از مطالب سیاحان و جغرافی‌دانان مذکور می‌توان چنین نتیجه گرفت که قومس در زمان گذشته در مقایسه با امروز از آبادانی و خرمی بیشتری برخوردار بوده و شهرهایش در آن زمان از اعتبار فراوانی داشته است؛ مانند: بسطام - بیار و مغون که اکنون از شهرت گذشته‌شان دیگر خبری نیست و رونق و آبادانی آن روزگار را ندارند.

(د) وجه تسمیه قومس

در آثار مؤلفان و مورخان در مورد نام قومس اختلاف نظر وجود دارد، ولی به طور کلی سه وجه تسمیه برای قومس در منابع و کتاب‌های گوناگون ذکر شده است؛ از جمله محمدخان حکیم در اثر مشهورش، *گنج دانش*، در این باره چنین آورده:

[قومس] در اصل کومه^{۱۱} بوده که خرگاهی از چوب و نی و علف در صحراها می‌ساختند و پالیزبانان و مزرعه‌داران در آن نشسته پالیز و زراعت خود را حفظ می‌نمودند و صیادان نیز می‌ساخته در آن نشسته بر صید کمین می‌کردند و جهت شاه در سر شکارگاه‌های شاهی ساخته کومه شه نامیدند و بتدریج خانه و ده و قریه و قصبه شده و معریش کرده کومه شه را قومس کردند و شهرکی قریب دامغان شده بود و رفته رفته خراب شده است.^{۱۲}

ایالت قومس به ویژه کوهستان‌های شمالی آن از دیرباز تا قرون متأخر جایگاه بسیار مناسبی برای شکار پادشاهان ایران محسوب می‌شد و با توجه به این‌که شکار یکی از تفریحات و سرگرمی‌های آنان به شمار می‌رفت هر سال، در بعضی از ایام، شاهان و بزرگان ایران با مسافرت به این خطه، اوقاتی چند را بدین امر می‌پرداختند.

اعتمادالسلطنه در *مطلع الشمس* درباره وجه تسمیه قومس می‌نویسد:

قومس در ابتدا کوه مس بوده چون در کوههای این ایالت معادن مس زیاد است به همین مناسبت به این اسم نامیده شده و بعد در لفظ کوه مس تحریفی به عمل آمده و به کومس و قومس تبدیل شده است.^{۱۳}

در خصوص سومین وجه تسمیه این ایالت باید اذعان کرد که این منطقه از گذشته با کمبود آب مواجه بود؛ بنابراین، مردم برای تامین آب مورد نیازشان اقدام به حفر قنات، چاه و کانال‌های زیرزمینی می‌کردند. عده‌ای نیز شغل اصلی‌شان انجام این کارها بود که به آنان لقب کومشی؛ یعنی چاه کن می‌دادند. امروزه نیز مردم منطقه گرگان و مازندران ساکنان قومس را تحت عنوان کومشی یا قومسی می‌شناسند.^{۱۴} احتمالاً نام قومس که معرب کومش است و به فارسی آن را کومشی می‌گویند از نام سلسله جبال البرز گرفته شده است، زیرا این نام از دو کلمه «کوه + مَس» تشکیل شده است که «مَس» در زبان بسیاری از مردم منطقه قومس به معنای بزرگ و عظیم تلقی می‌شود و «مستترین» به معنای بزرگ‌ترین و... است و با توجه به این‌که رشته کوه‌های البرز در شمال ایالت قومس به شکل زنجیره‌ای ممتد و کشیده با قله‌های مرتفع قرار دارد، در نتیجه به این ایالت نام

«کوه مس» داده‌اند؛ یعنی ایالتی که در پایین رشته کوه‌های بلند البرز واقع شده است که بعدها این کلمه معرب و تبدیل به قومس می‌گردد. بر طبق توصیف جغرافی‌دانان و سیاحانی، مانند مقدسی، یعقوبی، اصطخری، یاقوت حموی، ابوالفدا و... قومس به ضم قاف و سکون واو و فتح میم و در آخر آن سین بی نقطه است که به فارسی «کومش» گویند.^{۱۵} بسیاری دامغان را مرکز و تفریح‌گاه ایالت قومس دانسته‌اند. در این میان، یاقوت حموی در *معجم البلدان* که فرهنگ جغرافیایی مفصلی از قرن هفتم هجری به شمار می‌آید و حاصل تألیف گذشتگان و مشاهدات شخصی نویسنده است با ذکر بهترین توصیف چنین می‌نویسد:

قومس معرب کومسی است و سرزمینی است پهناور و مشتمل بر شهرها و ده‌ها و کشتزارها که در دامنه کوهستان طبرستان قرار دارد و شهر مشهور آن دامغان است که در میان ری و نیشابور واقع شده و از شهرهای مشهور آن بسطام و بیار است. گروهی سمنان را نیز از قومس شمارند و برخی آن را جزء ری دانند.^{۱۶}

امروزه نام قومس به کار برده نمی‌شود زیرا قسمت عمده این ایالت جزء خراسان جدید و قسمت غربی آن نیز از نواحی ری، یعنی تهران محسوب می‌شود، نواحی جنوبی آن نیز جزء استان مرکزی به شمار می‌رود و باقیمانده مناطق که قسمت اعظم ایالت قومس را در گذشته در بر می‌گرفت، امروزه جزء استان سمنان محسوب می‌شود.^{۱۷}

قلاع و استحکامات دفاعی اسماعیلیان در منطقه قومس

با توجه به این که بیشترین تمرکز اسماعیلیان و فداییان اسماعیلی در منطقه قومس بر روی قلاع مستحکم این منطقه بود، لذا در این قسمت به تشریح موقعیت و ویژگی این قلعه‌ها به خصوص قلعه گردکوه می‌پردازیم.

قلعه گردکوه

گردکوه در هجده کیلومتری دامغان واقع شده است. اگر از قدرت‌آباد در ۹۵ کیلومتری

سمنان و پانزده کیلومتری دامغان (در جاده تهران - مشهد) به طرف شمال ادامه مسیر بدهیم به علی‌آباد مطلب خانی می‌رسیم. دنباله این راه در همان امتداد ما را به قلعه گردکوه می‌برد. طول مسیر از قدرت‌آباد تا پای قلعه در حدود هشت کیلومتر است. یاقوت حموی در سال ۱۳۶۳ هجری پس از دیدن ایالت قومس درباره موقعیت این قلعه می‌نویسد: «بین دامغان و گردکوه که قلعه ملاحظه است فاصله یک روز راه است و کسی که در دامغان باشد گردکوه را در میان جبال می‌بیند».^{۱۸}

وجه تسمیه قلعه گردکوه

در گذشته به قلعه گردکوه نام «گنبدان دژ» اطلاق می‌شد. بسیاری از مورخان و جغرافی‌دانان آن را با گنبدان دژ یکی می‌دانسته‌اند، از جمله حمدالله مستوفی در *نزهت القلوب و تاریخ گزیده* با اشاره به این نکته درباره این قلعه چنین نقل می‌کند: «گردکوه آن را دژ گنبدان گفته‌اند...»^{۱۹} رشیدالدین فضل‌الله نیز در کتابش می‌نویسد: «قلعه گردکوه را در قدیم الایام گنبدان دژ می‌گفتند».^{۲۰} در *شاهنامه*، فردوسی نیز از دژ گنبدان یا گنبدین ذکری به میان می‌آورد، از جمله قسمتی از آن که مربوط به لشکر آوردن اسفندیار به زابل می‌شود، چنین می‌سراید:

به شبگیر هنگام بانک خروس	ز درگاه برخاست آوای کوس
چو پیلی به اسب اندر آورد پای	بیاورد چون باد لشگر ز جای
همی راند تا پیشش آمد دو راه	فرو ماند بر جای شاه و سپاه
دژ گنبدان بود راهش یکی	دگر سوی زابل کشید اندکی ^{۲۱}

انتخاب نام گردکوه یا گنبدان دژ بر قلعه شاید بدین علت باشد که قلعه بر روی قطعه کوه منفردی قرار دارد که با رشته کوه‌های اطراف ارتباطی نداشته است و از دور به شکل گنبدی سر به فلک کشیده می‌ماند و عظمت و شوکت این قلعه از مسافت زیاد به خوبی مشاهده می‌شود. هم اکنون نیز در میان مردم قصبات اطراف و هم‌چنین مردم دامغان از

این قلعه به نام گردکوه نام برده می‌شود.

اهمیت و آثار قلعه گردکوه

برای اسماعیلیان از چند جنبه قلعه گردکوه دارای اهمیت بود:

۱. از قدیم این قلعه دارای موقعیت مناسبی برای حفاظت از مهم‌ترین شاهراه ایران قلمداد می‌شد. کاروان‌های تجاری که بین شرق و غرب ایران در حرکت بودند مجبور به عبور از پایین این قلعه می‌شدند، پس با تصاحب این قلعه و دستیابی به آن اسماعیلیان می‌توانستند بزرگ‌ترین ضربه اقتصادی را بر پیکر سلاجقه وارد نمایند و قدرت آنان را که قسمت اعظمش مربوط به تجارت بین شرق و غرب بود با تصاحب بر این قلعه تضعیف نمایند و از درآمد و رونق اقتصادی آنان بکاهند.

۲. قلعه به گونه‌ای مستحکم و تسخیرناپذیر بود که با وجود آب و آذوقه برای قلعه‌نشینان، این محل در برابر محاصره دشمن تا چندین سال بر جا می‌ماند، استحکام این قلعه به اندازه‌ای بود که بعضی از نویسندگان و مورخان هر موضع تسخیرناپذیر را به گردکوه منتسب می‌ساختند؛ به طوری که نظنزی در کتابش، واقعه تسخیر قلعه‌ها از سوی امیر تیمور و سرکوب یلدرم به دست او را چنین می‌آورد: «هر قلعه‌ای که حصانت آن حصن گردکوه را در می‌کشید و بر نیاسر چون گل خندان می‌شد به طرفه العین فتح می‌نمود».^{۲۲}

استحکام قلعه از آن روی بود که آن را در نقطه مناسبی ساخته‌اند. وضع طبیعی کوهستانی که قلعه گردکوه بر آن واقع است وصول به آن را دشوار می‌سازد. این قلعه، در سرایشی کوه و بر روی سنگ‌های صخره‌ای مستحکم بنا شده و امکانات دفاعی ویژه‌ای در معبر صعودی به آن وجود دارد. برای مثال، در پایین و دامنه کوه با ایجاد دیوار دفاعی و انبارهای کوچک اسلحه، به خوبی امکان جلوگیری از پیشرفت مهاجمان فراهم می‌گردید. اسماعیلیان برای دفاع بهتر در این نوع قلعه‌ها، مقابل هجوم دشمنان، علاوه بر دیواره‌های

جانبی به فواصل مختلف، دیوارهای محکم دیگری می‌ساختند که بیشتر به بُرج‌های بسیار مستحکم منتهی می‌شدند. در ظاهر دژ گردکوه در چندین طبقه بنا شد که هر کدام از آن مخصوص اشخاص ویژه‌ای بود؛ به گونه‌ای که در اطراف پایه کوهی که دژ بر آن قرار داشت، کسانی ساکن می‌شدند که شاید بعضی از ارباب حرف و دکان‌داران و تجار یا زنان و مردان دژنشینان بودند. دور این محوطه بارویی به طول یک فرسخ داشت که هنوز قسمتی از آثار آن باقی است. در خارج این بارو نیز خندقی حفر کرده بودند؛ دلیل این امر را از وجود سفالینه‌های شکسته و سنگ‌های آسیاب که حتی تا چندین کیلومتر اطراف قلعه یافت شده است می‌توان متوجه شد.

تصرف گردکوه و فعالیت اسماعیلیان در قومس

قبل از این که قلعه گردکوه به تصرف رئیس مظفر مستوفی در آید، توجه حسن صباح را به خود جلب کرده بود به طوری که در *زبده التواریخ* کاشانی آمده است که او قصد دشت گردکوه را در مرحله اول مرکز فرماندهی و حکومت خود قرار دهد:

پس از مراجعت حسن صباح از مصر و تعقیب ابومسلم رازی به تحریک نظام الملک به ساری آمد و خواست که راه دماوند به گردکوه رود، استرش در راه سستی کرد و خشک بماند، آن شب از راه بگشتند و به دیهی مقام کردند بامداد به راه قاضی بشم به دماوند رسیدند.^{۲۳}

ظاهراً در بین راه کسانی که همراه حسن صباح بودند او را از تصرف گردکوه منصرف کردند و یا این که خود تصمیم می‌گیرد به جای رفتن به گردکوه، از آن راه برگردد و الموت را مرکز فرماندهی خود قرار دهد.

در منطقه قومس و دامغان، رئیس مظفر مستوفی در ترویج عقاید اسماعیلی و استحکام قدرت این مذهب نقش بسیار مهمی بر عهده داشت، او که ابتدا جزء یکی از صاحب منصبان و نزدیکان سلاجوقی بود، در زمان سلطان ملک‌شاه در مقام صاحب خراج شاه در اصفهان اقامت داشت. بعد از مرگ سلطان و درگیری میان پسرانش (برکیارق و

محمد) بر سر تصاحب تاج و تخت، رئیس مظفر موقعیتش را از لحاظ مادی در خطر دید. او در همین دوران از سوی عبدالملک عطاش، دعوت باطنیه را پذیرفته بود و برای حفظ جان خود و اموالش از شر خاص و عام و تثبیت موقعیتش مجبور به مهاجرت از اصفهان به سوی دامغان شد و به سبب مکتبی که داشت، اسباب و املاکی را در قومنس، مازندران، عراق و خراسان خرید و در آنجا سکونت گزید. رئیس مظفر در این دوران حاکم دامغان بود. او از امیرداد حبشی بن التونتاق که مقامی والا در حکومت برکیارق داشت تقاضا کرد تا گردکوه را از سلطان درخواست نماید. در این زمان، گردکوه تحت تصرف سلطان قرار داشت و او نیز آن را به خادمی «خردک» نام واگذار کرده بود. بعد از درخواست امیرداد از برکیارق، سلطان دستور واگذاری آن را به منشی خود داد و خردک خادم نیز به علت تعلل در واگذاری گردکوه به امیرداد به دست برکیارق کشته شد. امیرداد نیز در ۴۸۹ به پایه قلعه رسید و مدت یک هفته با نواب خردک خادم، کوتوال قلعه، مذاکره کرد ولی نتیجه‌ای نگرفت؛ پس، به همراه لشکری به محاصره قلعه پرداخت. کوتوال قلعه از مرگ خردک خادم اطلاع یافت، هم‌چنین آذوقه قلعه نیز به اتمام رسید و او با امیرداد صلح کرد و قلعه را به وی واگذار نمود. رئیس مظفر نیز به جانشینی امیرداد حبشی به گردکوه رفت و در استحکام و ساختن عمارات آنجا پول بسیاری خرج کرد و جمله خزاین خویش را نیز به آن مکان انتقال داد و از هیچ کوششی در راه تقویت و قدرت‌مندی مذهب اسماعیلی در میان سلاجقه باز نایستاد.^{۳۴}

در این هنگام، اسماعیلیان در منطقه قومنس و گردکوه به اندازه‌ای از قدرت رسیده بودند که در مجادلات سیاسی و جنگ‌هایی که بین امرا اتفاق می‌افتاد به نفع حامیانشان وارد جنگ می‌شدند به نحوی که با لشکری پنج هزار نفری به پشتیبانی امیرداد حبشی و برکیارق که با سلطان سنجر در جنگ بودند، برخاستند، سلطان سنجر برادر ناتنی برکیارق بود و به پشتیبانی از برادرش، محمد تپر، با آنان وارد نبرد گردید، اما این دخالت مؤثر نیفتاد و امیرداد حبشی کشته شد و رئیس مظفر اموال او را در گردکوه آورد و آن را ضبط نمود و دژ را هم‌چنان در تصرف خویش نگهداشت و اندکی بعد نیز اعلان کرد که بر

مذهب اسماعیلیان است و گردکوه را به نزاریان داد. او چهل سال برای حسن صباح به دعوت کیش اسماعیلی همت گماشت و در پناه وجود رئیس مظفر کار حسن صباح و دعوت او بالا گرفت.

حسن صباح مراکز نظامی و دینی نیرومندی در قلعه‌ها ایجاد کرد و مذهب اسماعیلی را که با مخالفت بسیار شدید از سوی سلطان محمود غزنوی و جانشینان او و طغرل بیک سلجوقی و اخلاف وی مواجه بود از زوال و خطر نیستی نجات داد و وسیله ادامه و بقاء آن را ممکن ساخت.^{۲۵}

در این دوران، اسماعیلیان توانستند قدرت خود را گسترش دهند به گونه‌ای که کار آنان بالا گرفت و قلعه‌های حصین در خراسان، قومس، عراق، شام و دیلم به دست آوردند. خوف ایشان در دل مردم افتاد و بسیاری از اکابر در باطن به مذهب اسماعیلیه در آمدند. گزارش منابع حاکی از آن است که با تضعیف حکومت سلجوقی، قدرت اسماعیلیه رو به افزایش نهاد و در عمل امور دامغان و گردکوه به دست این فرقه افتاد، حتی از کالاهای تجاری و محصولات کشاورزی نیز مالیات می‌گرفتند و به آنان اجازه داده شد تا از مسافران مبلغی به عنوان باج دریافت نمایند. «از خوارج املاک که در ناحیه قومس بدیشان منصوب بود سه هزار دینار او را فرمود و در پای گردکوه بر سبیل بدرقه و باج ایشان را معین کرد تا اندک باجی از ابناء السبیل می‌گرفتند».^{۲۶}

در زمان سلطان سنجر در سال ۵۲۸ گردکوه از سوی یکی از امرای او به نام امیر ارغش، محاصره شد، ولی با وجود موفقیت‌های زیادی که در محاصره به دست آورد و حتی زمانی که خواربار و ذخایر قلعه به اتمام رسید و اهالی می‌خواستند تسلیم شوند و از مقاومت در مقابل سپاهیان ارغش ناامید شده بودند، با فرستادن هدایا و مبلغی به عنوان باج از واگذاری قلعه به امیر ارغش خودداری نمودند.^{۲۷} در اواخر حکومت سنجر و دورانی که سلجوقیان کاملاً تضعیف شده بودند فعالیت‌های اسماعیلیان افزایش یافت. بنا به تصریح ابن اسفندیار این فرقه با قدرت نهایی عجیبی سراسر کشور ایران به خصوص نواحی مرکزی ری و قومس را تحت سلطه و اقتدار خویش داشتند و حتی بعضی از حکام

ولایات از جمله قومس در گروه پیروان این فرقه شمرده می‌شدند. در سال ۵۳۷ گردکوه و قلعه‌های دیگر مهم قومس، از جمله مهره بن و منصور کوه که در حوالی شهر دامغان قرار داشتند در محاصره یکی از حکام باوندی به نام اسپهبد رستم بن علاءالدوله، معروف به «شاه غازی»، قرار می‌گیرد. دلیل عمده آن قتل فرزند شاه غازی، به نام گرده باز، از سوی ملاحظه است این شخص که نزد سلطان سنجر بود در سرخس از جانب دو تن از ملاحظه به وسیله ضربات کارد به قتل می‌رسد که این امر موجب می‌شود شاه غازی تا آخر عمر، کمر به دشمنی اسماعیلیان بر بندد. او در رأس لشکری روی به خراسان نهاد و توانست قلعه‌های عمده قومس را مدت هشت ماه محاصره کند و قلعه مهره بن و منصور کوه و همچنین تمام ولایت بسطام و دامغان را به تصرف خود در آورد.^{۲۸}

از این زمان به بعد در دامغان و نواحی اطراف آن فعالیت‌های فرقه اسماعیلیه و جنگ و ستیز آنان با فرمان‌روایان آل باوند، سبب آشفتگی اوضاع و پریشانی خاطر مردم گردید؛ به طوری که اسپهبد رستم بن علاءالدوله فردی به نام سابق را از طرف خود به فرمان-روایی سمنان و دامغان و بسطام و بیارجمند برگزید. سابق، کار فرقه اسماعیلیه را به جایی رساند که جرأت نداشتند از گردکوه دامغان پا بیرون نهند. در سال ۶۰۶ سلطان محمد خوارزمشاه، سلسله باوندیه را منقرض و در نتیجه قومس جزء متصرفات او در آمد. در سال ۶۱۶ پس از حمله مغولان به ایران، سلطان محمد خوارزمشاه پا به فرار گذاشت و به طرف ری عقب نشست، اما سبتای سردار مغول به تعقیب سلطان پرداخت. سبتای به دامغان رسید، عده‌ای از بزرگان این شهر از بیم جان به اسماعیلیان در گردکوه پناه بردند و بقیه که حاضر به تسلیم نشدند شب هنگام بین آنان و سپاهیان مغول بر در حصار شهر، درگیری پیش آمد و عده‌ای از دو طرف کشته شدند. ظاهراً در حدود سال ۶۱۸ اسماعیلیان از هرج و مرج و اغتشاشی که از حمله مغول به وجود آمده بود شهر دامغان و نواحی اطراف آن را به تصرف خود در می‌آوردند.^{۲۹}

قدرت اسماعیلیان به حدی رسید که یکی از پسران سلطان محمد خوارزمشاه، رکن‌الدین غور سالجی (کوچک‌ترین فرزند سلطان)، به گردکوه پناه آورد به همین سبب،

مغولان، قلعه را شش ماه تحت محاصره خود قرار دادند و سرانجام سلطان را بر فراز قلعه می‌آورند، او علی‌رغم تهدید فراوان نزد امیر لشکر زانو نزد و در نتیجه او با نزدیکانش در سال ۶۱۹ به قتل رسیدند.^{۳۰} پس از مرگ سلطان محمد خوارزمشاه و به قدرت رسیدن سلطان جلال‌الدین مینکبرنی، اسماعیلیان یکی از ملازمان سلطان؛ یعنی اورخان را به قتل رساندند و شرف‌الملک را نیز تهدید به قتل نمودند، در نتیجه سلطان جلال‌الدین در صدد باز پس‌گیری دامغان که تا آن زمان در تصرف اسماعیلیان بود افتاد، ولی سرانجام سلطان تصمیم می‌گیرد طبق شرایطی با آنان سازش نماید در مجموع چنان مقرر شد که دامغان هم‌چنان در دست اسماعیلیان قرار گیرد، به شرطی که هر سال، سی هزار دینار به خزانه سلطان حمل کنند و توقیعی نیز در این باره نوشتند.^{۳۱} مدتی پس از این جریان، جلال‌الدین مینکبرنی از برادرش غیاث‌الدین خشمگین شد، غیاث‌الدین به برادر اعتماد نکرد و با کمک اسماعیلیان فرار نمود. از این رو، آتش جنگ میان جلال‌الدین و اسماعیلیان روشن شد و اسماعیلیان فقط نیمی از خراج دامغان را پرداختند، جلال‌الدین، دبیر و منشی خود را به الموت فرستاد و با تهدید، تمام خراج دامغان را خواستار شد، ولی از مذاکراتش نتیجه‌ای نگرفت. سرانجام اسماعیلیان در سال ۶۲۵ دامغان را تصرف کردند.

با کشته شدن سلطان جلال‌الدین در سال ۶۲۸، اسماعیلیان بیش از پیش قدرت گرفتند. به طوری که در سال ۶۴۲ به علت سخت‌گیری‌های محصلان مالیاتی شرف‌الدین خوارزمی که در دامغان برای به دست آوردن مالیات بیشتر، زنان و مردان را به سینه و پای می‌آویختند، مردم اجباراً به ملاحظه پناه بردند و شهر را به آنان تسلیم کردند. اسماعیلیان با ورود به دامغان، جمعی را کشتند و اکثر آنان را به گردکوه بردند و آب بر حصار بستند و باروی آن را با خاک یکسان کردند و بر آن غله کاشتند، هم‌چنین ده و خانه‌ها را ویران کردند.^{۳۲}

مغولان که کاملاً به تفرقه میان مسلمین واقف بودند درصدد برکناری اسماعیلیان و عباسیان و نیز تسخیر آخرین ممالک اسلامی و قسمت غربی آسیا برآمدند. در نتیجه، یکی از هدف‌های نخستین آنان سرکوبی اسماعیلیه بود، زیرا اسماعیلیان را سدی در مقابل

قدرت مطلقه خود می‌دانستند و با وجود آنان نمی‌توانستند امپراتوری مستقلی را در ایران و سایر سرزمین‌ها ایجاد کنند. از طرف دیگر، کینه مسلمانان و علمایشان در مورد اسماعیلیه و نفوذی که علمای مسلمان در دستگاه مغول داشتند عامل توجه و نظر خان مغول به قلع و قمع اسماعیلیان گردید تا از یک سو این مانع از سر راه حکومت بلامنازع مغول برداشته شود و از سوی دیگر مردم بلاد و قصبات و قراء ایران از تاخت و تاز فداییان آسوده باشند. بنابراین، منکوقاآن تصمیم گرفت که لشکری فراوان به ایران روانه کند تا از یک طرف شر ملاحده اسماعیلی را دفع کند و از طرفی دیگر با از میان برداشتن خلیفه بغداد، راه تسخیر ممالک شام و مصر را باز نماید.^{۳۳}

علی‌رغم تسلیم قلعه‌های دیگر، قلعه گردکوه از زمان محاصره آن در سال ۶۵۱ تا هجده سال بعد؛ یعنی تا زمان آباقاخان به مقاومت خود ادامه داد، اما در ربیع‌الاول سال ۶۷۰ قلعه‌نشینان دیگر توان ادامه مقاومت را از کف دادند و با پایین آمدن از قلعه، آن را تسلیم کردند.^{۳۴} در همین سال حرکت‌هایی نیز از جانب اسماعیلیان در قلعه الموت به گوش رسید؛ به طوری که جمعی از ملاحده با پسر خورشاه متفق شدند و او را بر دولت نهادند و بر قلعه الموت چیره گشتند و فتنه ایشان بالا گرفت. آباقاخان با فرستادن لشکر به الموت، دستور داد تا قلعه را به کلی خراب کنند، اسماعیلیان نیز بعد از آن تار و مار و پراکنده شدند.^{۳۵}

پی‌نوشت‌ها

۱. فرهاد دفتری، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، چاپ دوم (تهران، نشر فرزاد، ۱۳۷۸)، ص ۱۵-۱۶.
۲. ریچارد، ن. فرای، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴)، ص ۸۲.
۳. محمدجواد مشکور و مسعود رجب‌نیا، *تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان*، (تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، ص ۱۲۶.
۴. در دوره ساسانیان یکی از نواحی طبرستان را که ناحیه سوادکوه کنونی باشد پزشخوارگر می‌گفتند. سعید نفیسی، *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱)، ج ۱، ص ۲۶۵.
۵. *مجمل التواریخ و التخصص*، (مؤلف نامعلوم) به تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رضانی، (تهران، خاله خاور، ۱۳۱۸)، ص ۳۶.
۶. محمدجواد مشکور، *تاریخ ایران باستان*، چاپ پنجم (تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۶۷) ص ۱۷-۲۱.
۷. ابن فقیه همدانی، *ترجمه مختصر البلدان*، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح مسعود، (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹) ص ۱۶۷.
۸. یعقوبی، *البلدان*، ترجمه ابراهیم آیتی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷) ص ۵۲.
۹. مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹) ص ۴۸.
۱۰. مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی (تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان کتاب، ۱۳۶۱) ص ۵۱۸ - ۵۱۹.

۱۱. کومه با ضم واو مجهول و فتح میم خرگاهی که از چوب و علف در صحرا سازند و پالیزبانان و مزرعه‌داران در آن نشینند و پالیز و زراعت خود را حفظ کنند و صیادان نیز سازند و در آن نشسته بر صید کمین کنند و آن را کازه نیز گویند. محمد پادشاه، فرهنگ *آندراج*، (تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۶) ج ۵، ص ۳۵۱۰.
۱۲. محمدخان حکیم، *گنج دانش*، (تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۶) ص ۸۶۲.
۱۳. اعتماد السلطنه، *مطلع الشمس*، به کوشش تیمور برهان لیمودهی (تهران، انتشارات فرهنگ سرا، ۱۳۶۲) ج ۳، ص ۲۵۶.
۱۴. همان، ص ۲۵۶.
۱۵. ابوالفداء *تقویم البلدان*، (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵) ص ۴۹۸.
۱۶. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، (تهران، انتشارات سعدی، ۱۹۶۵م) ج ۴، ص ۲۰۳.
۱۷. *سیمای استان سمنان*، نشریه استانداری سمنان، ص ۳.
۱۸. یاقوت حموی، *پیشین*، ج ۲، ص ۵۳۹.
۱۹. حمدالله مستوفی، *نزهت القلوب*، به کوشش لسترنج، (تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲) ص ۲۰۱.
۲۰. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی (تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۳۸) (بخش نزاریان...) ص ۱۱۷.
۲۱. فردوسی، *شاهنامه*، به تصحیح محمد رضائی، (تهران، انتشارات خاله خاور، ۱۳۱۱) ج ۳، ص ۲۴۲.
۲۲. معین‌الدین نطنزی، *منتخب التواریخ*، به تصحیح ژان اوبن (تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۶) ص ۳۸۵.
۲۳. ابوالقاسم کاشانی، *زبده التواریخ*، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، چاپ دوم (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶) ص ۱۳۹.
۲۴. مارشال هاجسن، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه بدره‌ای، (تهران، انتشارات تهران، تبریز، ۱۳۶۶) ص ۱۷۹.

۲۵. ذبیح‌الله صفا، *تاریخ ادبیات ایران*، (بی‌جا، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱) ج ۲، ص ۱۷۳.
۲۶. عظاملک جوینی، *تاریخ جهانگشای*، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، چاپ دوم (چاپ لیدن، هلند، انتشارات بامداد، ۱۳۵۵) ج ۳، ص ۲۱۳.
۲۷. ابن اثیر، *الکامل*، ترجمه عباس خلیلی، چاپ فارسی (بی‌جا، انتشارات علمی، بی‌تا) ج ۱۹، ص ۲۱۶.
۲۸. اولیاءالله املی، *تاریخ رویان*، به تصحیح منوچهر ستوده (تهران، انتشارات بنیاد، فرهنگ ایران، ۱۳۴۸) ص ۱۳۱.
۲۹. هاجسن، *پیشین*، ص ۴۵۷.
۳۰. حمدالله مستوفی قزوینی، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ سوم (تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴) ص ۴۵۹.
۳۱. شهاب‌الدین محمد نسوی، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، به کوشش مجتبی مینوی (تهران، بی‌تا، ۱۳۴۴) ص ۱۶۴.
۳۲. عظاملک جوینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۲۷۸.
۳۳. عباس اقبال، *تاریخ مفصل ایران*، به کوشش محمد دبیر سیاقی (بی‌جا، انتشارات خیام، بی‌تا) ص ۴۸۴.
۳۴. همدانی، *پیشین*، ج ۲، ص ۷۶۶.
۳۵. حمدالله مستوفی قزوینی، *پیشین*، ص ۵۹۲.

منابع

- آملی، مولانا اولیاءالله، *تاریخ رویان*، به تصحیح منوچهر ستوده، (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸).
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن بن علی بن محمد جزری، *الکامل*، ترجمه عباس خلیلی، چاپ فارسی، (بی‌جا، انتشارات علمی، بی‌تا).
- ابن فقیه همدانی، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح مسعود، (تهران،

- انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹).
- ابوالفداء، *تقویم البلدان*، (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵).
- اسفندیار، کیخسرو، *دبستان مذهب*، با یادداشت‌های رحیم رضازاده ملک (تهران، انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲).
- اقبال آشتیانی، *تاریخ مفصل ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه*، به کوشش محمد دبیر سیاقی (بی‌جا، انتشارات خیام، بی‌تا).
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن (ضیع‌الدوله)، *مطلع الشمس*، به کوشش تیمور برهان لیمودهی، (تهران، انتشارات فرهنگ‌سرا، ۱۳۶۲) ج ۱-۳.
- بنی اسدی، علی، *سیمای استان سمنان*، نشریه استانداری سمنان، ۱۳۷۵.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک، *تاریخ جهانگشای*، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، چاپ دوم، (چاپ لیدن، هلند، انتشارات بامداد، ۱۳۵۵).
- حکیم، محمدتقی، *گنج دانش* (جغرافیای تاریخی شهرهای ایران) به اهتمام محمدعلی صوتی و جمشید کیانفر با مقدمه از عبدالحسین نوایی، (تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۶).
- خراسانی، محمد (مشهور به خدایی) *تاریخ اسماعیلیه یا هدایت المؤمنین الطالبین*، به اهتمام الکساندر سیمیونوف، (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲).
- شاد محمد، پادشاه، *فرهنگ آندراج* (تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۶) ج ۴-۵.
- صفاء ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران*، (بی‌جا، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱) ج ۲.
- فردوسی، *شاهنامه*، به تصحیح محمد رضانی، (تهران، انتشارات کلاله خاور، ۱۳۱۱) ج ۳.
- کاشانی، ابوالقاسم، *زبدۃ التواریخ* (بخش اسماعیلیه و...)، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، چاپ دوم، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶).
- لوئیس، برنارد، *فدائیان اسماعیلی*، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱).
- مستوفی قزوینی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴).

- مستوفی، حمدالله *نزهت القلوب*، به کوشش لسترنج، (تهران انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲).
- مسعودی، ابوالحسن، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).
- مشکور، محمدجواد، *تاریخ شیعه و فرقه‌های آن*، (تهران، انتشارات اشراقی، ۲۵۳۵).
- _____، *تاریخ ایران باستان*، (تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۶۷، چاپ پنجم).
- مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، (تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان کتاب، ۱۳۶۱).
- نسوی، شهاب‌الدین محمد، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، به کوشش مجتبی مینوی، (تهران، بی‌نا، ۱۳۴۴).
- نطنزی، معین‌الدین (معروف به آنونیم اسکندر) *منتخب التواریخ*، به تصحیح ژان اوبن، (تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۶).
- هاجسن، مارشال، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، (تهران، انتشارات تهران - تبریز، ۱۳۶۶).
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، (بخش اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان) به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس زنجانی، چاپ دوم، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶).
- _____، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، (تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۳۸).
- یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۴، (تهران، انتشارات سعدی، ۱۹۶۵ م).
- یعقوبی، *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷).
- _____، *مجموع التواریخ و القصص*، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار به همت محمد رضانی (تهران، انتشارات چاپخانه خاور، ۱۳۱۸).